

* * *

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

جوهر تسییح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود هویات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجرّدات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرایز مجرّدات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخت تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوطات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات منزّه است ذات مقدّس او از هر وصف ساذجی و مقدّس است کینونت منزّه او از هر نعت مجرّدی بسطان وحدت خود بر عرش تفرید جالس است و بملیک عزّت بر کرسی مکرمت خود ساکن

و بعد طمطمم رأفت کبری بجوش آمد و ق مقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انهر جود بطمطمم تا آنکه قمیص جلال از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیّه بجوهر وجود و مجرّد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشّر باشد از هوّیه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیّه در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امر الله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افئدة عباد مستضیء شود و مصباح صمدیّه در مشکاة صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا معزّز فرمود این دقیقه ربّانی و لطیفه صمدانی را بطلعت ثالث کما اشار عزّ شأنه بشأن عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الكتاب ذکر منیع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعزّناهما بهیکل الثالث ذکر من لدی الله العزیز الجمیل اینست که سموات ازلیّه مرتفع شد و انجم صمدیّه باهر گشت و اقمرا احدیّه طالع آمد جذبّه سرور برنات محبور مزین گشت و حمامات شهور بر اغصان شجره کافور معرّد شد و عندلیب سنا بر افنان سدره سینا بترّم آمد و ورقاء بیضا بر اوراق دوحه غنا بتغنی آمد و فلک بهجت در سموات رفعت متحرّک و فلک قدم بر بحر عظم جاری و ساری گشت سلطان امر بر سریر حکم جالس و متمکن شد کما استعرد ورقاء السناء فی خطبة النوراء و استرنّ بلبل الوفاء علی افنان دوحه العماء بأنّ جلوسه خیر من عبادة الثقلین الا انّ بذلك فلیتنافس المتنافسون الا انّ بذلك فلیستندفّ ورقاء المخلصون

قسم بجوهر سنا و نقطه امضا بر عرش قضا که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مسّ کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عما بخاطر احدی از مقرّبین و مخلصین نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعت ابهی روح من فی اعراش الظهور فداه در حقّشان میفرماید لن یخیره الأخبار و لن یفکره الأفكار و لن یبلغ الی بساط عزّه اعلی جواهر افئدة الموحّدین و لن یصل الی ساحة قدسه ابهی مجرّد عقول المقدّسین مفرّج ظهوراتند و مظهر شئونات من عند الله خالق الأرض و السموات متفرّدند از اشباه و امثال و مقدّسند از اشراک و اجلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده

ای اهل بیان بشنوید ندای مرا و از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیّه متصاعد شوید بسوی سموات قدمیّه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فروگیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا نداء سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت

بهوش آید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوت و قدرت مشهوداً مشاهده نمائید که اینست نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بآنچه ذکر شده در اینورقه مبیضه منیره خواهید شنید ندای غنات طیور را بر اغصان شجره کافور که بسازج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفّات طلعات سرور را بر اعراش محبور ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجمال افتده صافیه منیره متصاعد شوید که تا نسایم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفعه عبیر از شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید اینست حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حينئذ تتضرعون و تصرخون پس تا عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمت مرتفع و بحار مودت متموج است سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی بازمانید

این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکلّ لسان سائل و آلمم رحمتشان را ان اشهدوا بانّی ما خلّیت من ارض الّا و قد وقعت وجهی علیها سجداً لله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الّا و قد نادیت به الله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف پیوسته منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر ذلت خاک مترصد عنایت اینست که در عرایض بایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بانّ کلّ العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهائم منتظرة لبدایع رحمتک و کلّ العباد مسترقدون علی بساط عزّمهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه لطرایز رافعتک

سبحان الله کجا از برای غیر تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء تطهیر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک در نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کلّ معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لأنفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً کلّ در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر زیرا که کلّ من فی الملک در ارض وجودند و ارض در قبضه اقتدار مقتدر و الأرض جمعاً قبضته یوم القيامة و السموات مطویات یمینه سبحانه عما انتم تصفون

چه لطیف است این رنه طور از حمامه سرور و چه بدیع است این خمر طهور از طلعت محبور و چه ملیح است این غنه ابهی از حنجر روحا و چه رقیق است این جذبۀ حمرا از وجهه بیضا تا نار مخموده بفران آید و تراب مجموده بذویان و کینونت افسرده ملتذذ شود و جسد پژمرده مهتر گردد و بعد حدود الله را حبا لله عامل شوید که اعظم از کلّ خیر است و اعلی از کلّ علم زیرا که آنچه از مراتب علم من عند الله حکم شده نفس معلوم است و معلومی احسن از رضای خدا و اوامر او نیست و با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید اگر خلافی از نفسی صادر شود عفو فرمائید با کمال حب او را متذکر دارید سخت مگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا که از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت بر هلاکت پناه میبرم بخدا از شر او و از مکر او شما هم پناه برید که شاید اسکندر عما سدّی از زبر سنا مابین حایل گرداند تا از یاجوج هوی و مأجوج عمی آسودگی حاصل شود هذو ورقة تحکی عن سرّ الجذب لو انتم تعلمون لتقرؤنها و لتشهدنّ بانّه لهو الحقّ لا اله الا هو و انا کلّ له عابدون و توقننّ بانّی عبد آمنت بالله و آیاته ان انتم قلیلاً ما تفقهون

همین ذلت کلّ اهل بیان را کفایت میکند که سلطان امر در سراق کون مکنون است و در خزاین ستر مخزون کسی نیست که بداند در چه ارض ساکنند و در کدام دیار سایر اداً صاح الورقاء فی قطب فلک العماء و تزلزلت ارکان عرش عظیم و تقمّصت قمص السوءاء طلعات الابهی علی اکراس عزّ رفیع و تغرّدت حمامة الحزن فی سرّ الکلمات بنداء سرّ خفیّ فلتبکین

القاصرات فى عرش الغرفات بآيات بدع حزين و ليجرينّ دموع المحمّرات من عيون الطّاهرات على حدود مجد لميع حينئذ لمّا سمعت صريخ البكاء من ملكوت الأشياء تركت القول و رجعت الى ذكر الله العزيز الحميد الذى له ملك الآخرة و الأولى و كلّ له راجعين و الحمد لله ربّ العالمين

از اهل بيان يك توقع دارم و استدعا مينمايم ثمّ اقسامهم بالله المقتدر المتعالى المهيمن القيوم بأن لا يذكرونى لا بالحبّ و لا بالودّ و لا بالبغض و لا بالكره گويا رضای خدا هم در اين باشد و كفى بالله بينى و بينهم بالحقّ شهيدا ثمّ علىّ وكيلا كتاب نور ارسال نشد با اينكه بسيار تأكيد و مبالغه شد اهمال نفرمائيد بسيار لازم است از برای كلّ اهل بيان جناب ملاً زين العابدين صلوات الله عليه بايد سعى بليغ در اتمام آن مبذول فرمايند فوربّ السموات و الأرض انه لكتاب عزّ محبوب و آيات مهيمن قيوم ان اكتبوه بأحسن الخطّ علىّ كمال ما انتم تستطيعون ان تكتبون ثمّ اقرؤوها بالحبّ ان تحبّون الى سموات الجذب تعرجون و الى عماءات القدس تصعدون